

تأثیر هگل بر متفکران سیاسی ایران و غرب: مطالعه موردی

روزبه رنجبر *

جعفر مروارید **

DOI: 10.22096/ek.2026.2019696.1538

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۸]

چکیده

این مقاله به بررسی فلسفه هگل و پیوند میان مباحث مابعدالطبیعی و معرفت‌شناختی آن با ابعاد اجتماعی، سیاسی و تاریخی می‌پردازد. هگل با به‌کارگیری روش دیالکتیکی و تاریخی‌نگری به‌ویژه در «پدیدارشناسی روح»، تحول آگاهی را در بستر تاریخی تبیین کرد و مفاهیم فلسفی را به مسائل انضمامی پیوند زد. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و تحلیل مقایسه‌ای منابع کتابخانه‌ای، تأثیر عمیق اندیشه هگل بر سه متفکر پساهاگلی غربی (لوئی آلتوسر، تئودور آدورنو و هانری لوفور) و سه اندیشمند معاصر ایرانی (سید جواد طباطبایی، حمید عنایت و مراد فرهادپور) را تحلیل می‌کند. نشان داده می‌شود که چگونه آلتوسر با تفکیک علم از ایدئولوژی، خوانش هگلی از مارکس را نقد کرد؛ آدورنو با «دیالکتیک منفی» بر حفظ جزئیات در برابر کلیت هگلی تأکید ورزید؛ و لوفور ضمن نقد نظام‌سازی هگل، دیالکتیک را به تحلیل فضا و زندگی روزمره کشاند. در ایران، طباطبایی از مفاهیم هگلی (وحدت در کثرت، فلسفه تاریخ و دین) برای بازخوانی اندیشه ایرانی‌شهری بهره برد؛

* کارشناسی ارشد فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول).

Email: roozbehranjbar.15@gmail.com

** استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

Email: morvarid@um.ac.ir



عنايت با روشی تاریخی-دیالکتیکی به رابطه سنت و مدرنیته پرداخت و فرهادپور از منظر مکتب فرانکفورت، نقد تمامیت‌خواهی مستتر در ایدئالیسم و نظام‌سازی هگلی را پی گرفت. در نهایت، نتیجه‌گیری می‌شود که علیرغم نقدهای جدی و چالش‌های نظری متفکران پسا‌هگلی در ارائه بدیل منسجم، اندیشه هگل، همچنان منبع الهام و نقدی بنیادین در تفکر سیاسی و اجتماعی غرب و ایران معاصر باقی مانده است.

واژگان کلیدی: هگل؛ متفکران سیاسی ایران؛ دیالکتیک؛ سید جواد طباطبایی؛ حمید عنایت؛ مراد فرهادپور.

۱. مقدمه

هگل را می‌توان یکی از برجسته‌ترین متفکران قرن نوزدهم به شمار آورد که مباحث مابعدالطبیعی را که پیش از او ارتباط چندانی با علوم اجتماعی و انسانی نداشتند با مسائل اجتماعی و سیاسی پیوند داد. یکی از مسائل مهمی که هگل تقریباً در همه آثارش به‌خصوص مهم‌ترین اثر او یعنی پدیدارشناسی روح، مطرح می‌کند، مسئله تاریخ است. در واقع، او از نخستین متفکرانی است که مسئله تاریخ را وارد بررسی‌های فلسفی کرد. در نگاه هگل به تاریخ، ما صرفاً با مسائل فلسفی مواجه نمی‌شویم، بلکه ابعاد اجتماعی و سیاسی آن نیز کاملاً مشهود است. برای مثال، هگل در بحث خود درباره مسئله دیالکتیک خدایگان و بندگی (ارباب و بنده)، علاوه بر جنبه‌های صرفاً فلسفی به ابعاد اجتماعی و سیاسی آن نیز می‌پردازد.^۱ هگل در کتاب پدیدارشناسی روح از روشی منطقی بهره می‌برد که در فلسفه آن را دیالکتیک (Dialectics) می‌نامیم. دیالکتیک روشی منطقی است که در آن همواره بر کنش و رابطه تضادمند میان مقوله‌های مختلف تأکید می‌شود. هگل این روش را در کتاب پدیدارشناسی روح و دیگر آثارش به کار می‌برد. هگل بحث خود را در پدیدارشناسی روح با بررسی مواضع معرفت‌شناختی آغاز می‌کند. هدف این مقاله، بررسی ابعاد اجتماعی و سیاسی این دیدگاه‌ها و همچنین تأثیر آنها بر نگاه فلاسفه پسا‌هگلی غربی و ایرانی است. مشخصاً، تأثیر هگل بر متفکران غربی مانند لویی آلتوسر (Louis althusser)، تودور آدورنو (Theodor Adorno) و هانری لوفور (Henri Lefebvre) در این مقاله بررسی می‌شود؛ همچنین به تأثیر نگاه هگلی بر سه متفکر ایرانی، یعنی سید جواد طباطبایی، حمید عنایت و مراد فرهادپور نیز پرداخته می‌شود. برای روشن کردن رابطه نظریات هگل با این متفکران، لازم است شرحی از فلسفه هگل و ابعاد اجتماعی و سیاسی آن ارائه شود. از این‌رو در این مقاله، ابتدا به فلسفه هگل و ابعاد اجتماعی و سیاسی آن پرداخته می‌شود و سپس متفکران و فلاسفه مذکور بررسی می‌شوند. روش پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل ثانویه است. در این راستا منابع مکتوب موجود در زمینه اندیشه سیاسی گنورگ ویلهلم فریدریش هگل و همچنین آثار و تحلیل‌های مرتبط با اندیشه سیاسی جواد طباطبایی، مراد فرهادپور و حمید عنایت (در مقام نمایندگان اندیشه سیاسی ایران) و لویی آلتوسر، هانری لوفور و تودور آدورنو (در مقام نمایندگان اندیشه سیاسی غرب) به‌منزله منابع اصلی و ثانویه مطالعه و بررسی شده‌اند. این پژوهش با رویکردی تحلیلی-توصیفی تلاش می‌کند تا ضمن تبیین دیدگاه‌های این اندیشمندان به بررسی و تحلیل میزان و نحوه تأثیرپذیری آنها از اندیشه سیاسی هگل بپردازد. گردآوری اطلاعات از طریق مطالعه عمیق و یادداشت‌برداری از منابع کتابخانه‌ای صورت

۱. گنورگ ویلهلم فریدریش هگل، پدیدارشناسی روح، ترجمه سید مسعود حسینی و محمد مهدی اردبیلی (تهران: نشر نی، ۱۴۰۰)، ۱۵۷-۱۵۶.

گرفته و تحلیل داده‌ها با استفاده از روش‌های تحلیل محتوا و تحلیل مقایسه‌ای انجام شده است. بدین ترتیب، ضمن بررسی دقیق محتوای آثار متفکران مذکور، تلاش شده است تا با مقایسه آنها با اندیشه‌های هگل، نقاط تأثیر و تمایز مشخص شوند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های منتشرشده در این حوزه، متنوع هستند؛ اما کمتر پژوهشی به شکل موردی به این نظریه‌پردازان خاص و ارتباط آنها با نظریه سیاسی هگل پرداخته است. برای نمونه، مقاله «هگل و اقتصاد سیاسی»^۲ بیشتر بر نقش اندیشه هگل در اقتصاد سیاسی تأکید و نقش او را به‌عنوان یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار بر نگاه تاریخی در این حوزه تشریح می‌کند. پژوهش دیگری با عنوان «سایه هگل بر سر معاصرین: نقد و بررسی کتاب شناخت هگل گرابی» به نقد و بررسی کتاب شناخت هگل گرابی اثر رابرت سینربرینک می‌پردازد؛ اثری که در فهم تأثیر اندیشه هگل بر متفکران معاصر غربی اهمیت دارد؛ همچنین در این مقاله به نقش هگل و تأثیر او بر نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت از جمله آدورنو، اشاره شده است.^۳ همچنین، مقاله «هگل ایرانی: گزارش و وصف گفت‌وگوی شهید مطهری با هگل» به نقش هگل در اندیشه ایرانی توجه کرده و به بازخوانی اندیشه هگل توسط شهید مطهری و ارتباط آن با فلسفه صدرایی و اسلامی پرداخته است. پژوهشی دیگر نیز که به‌طور کلی به نسبت فلسفه سیاسی هگل و ارتباط آن با حقوق طبیعی می‌پردازد، مقاله «نظام‌مندی فلسفه سیاسی هگل از نظر روشمندی: قانون طبیعی یا حقوق طبیعی» است.^۴ پژوهش‌های نظری موجود، بیشتر بر مبانی تحولات تاریخی و فلسفی غرب متمرکز بوده‌اند. مقاله حاضر می‌کوشد با رویکردی تطبیقی به شرح نظریه‌های متفکران غربی و ایرانی تأثیرپذیرفته از هگل بپردازد و تمرکز اصلی آن بر اندیشمندان معاصر است.

۳. فلسفه هگل و ابعاد اجتماعی و سیاسی آن

بخش عمده مباحث مابعدالطبیعی (متافیزیکی) هگل در کتاب پدیدارشناسی روح، که اثر اصلی او نیز محسوب می‌شود، مطرح شده است. هگل در این کتاب، مباحث مابعدالطبیعی را با رویکردی تاریخی بررسی می‌کند. رویکرد تاریخی نگر (تاریخ‌گرای) هگل سبب می‌شود که او علاوه بر

۲. علی مرادخانی و آویسا شهبازی، «هگل و اقتصاد سیاسی»، غرب‌شناسی بنیادی ۳، شماره ۱، پیاپی ۵ (بهار و تابستان ۱۳۹۱): ۸۳.

۳. اصغری، محمد و محجل، ندا، «سایه هگل بر سر معاصرین: نقد و بررسی کتاب شناخت هگل گرابی»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۲۱، شماره ۱۱ (بهمن ۱۴۰۰)، ص ۵۵.

۴. محمدهادی حاجی بیگلر و علی مرادخانی، «نظام‌مندی فلسفه سیاسی هگل از نظر روشمندی: قانون طبیعی یا حقوق طبیعی»، هستی و شناخت ۲، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۴): ۱۰۷-۱۰۸.

مباحث صرفاً مابعدالطبیعی به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آنها نیز پی‌ریزد. رویکرد هگل در طرح این مباحث نیز از روشی دیالکتیکی بهره می‌برد. نخستین مبحثی که هگل در پدیدارشناسی روح مطرح می‌کند، معرفت‌شناسی مبتنی بر یقین حسی (Sense-certainty) است. از نظر هگل، یقین حسی به این معناست که دانش صرفاً از طریق آگاهی بی‌واسطه، بدون به کارگیری مفاهیم و به واسطه شهود مستقیم، امکان‌پذیر است.^۵ این شکل از آگاهی، ساده‌ترین نوع آگاهی نزد هگل محسوب می‌شود. هگل این شیوه آگاهی را به دلیل نادیده گرفتن نقش سوژه (فاعل شناسا) نقد می‌کند. در این شکل از آگاهی، که هگل آن را ابتدایی‌ترین (خام‌ترین) شکل آگاهی می‌داند، سوژه شناسا و ابژه مورد شناخت، یکسان (این همان) تلقی می‌شوند؛^۶ اما آگاهی به‌مرور درمی‌یابد که به واسطه توانایی‌اش در تفسیر ابژه‌ها (داده‌های بیرونی)، میان خودش (سوژه که توانایی تفکر و تفسیر دارد) و ابژه تفاوت وجود دارد. بنابراین، دانش حاصل از یقین حسی، نگرشی کلی است که جزئیات و تمایزات را نادیده می‌گیرد. از این رو، هگل این رویکرد را ناکافی می‌داند. در واقع، نقد هگل در این بخش، نقدی بر نگاه ماتریالیستی خام است که ماده و جهان را صرفاً آنگونه که هستند در نظر می‌گیرد و جایگاه فاعل شناسا (سوژه) را با یکسان شمردن آن با ابژه، تنزل می‌دهد. در نتیجه، هگل از رویکردهایی، که مبتنی بر نگاه یگانه‌انگارانه (Monism) هستند، فراتر می‌رود. هگل میان سوژه (عامل شناسنده و صادرکننده حکم) و ابژه (آنچه مورد شناسایی و داوری قرار می‌گیرد) تفاوت قائل می‌شود؛ بنابراین، سوژه عاملی فراتر از ابژه است.^۷ پس از مبحث یقین حسی، هگل به رویکردها و اشکال دیگری از آگاهی از جمله ادراک و نهایتاً فاهمه، می‌رسد. این شکل پسین آگاهی، یعنی فاهمه، رویکردی مبتنی بر سوژه دارد و نسبت به اشکال پیشین آگاهی (مانند یقین حسی و ادراک که نگاه معرفت‌شناسانه‌شان بیشتر مبتنی بر ابژه بود) به مراتب پیشرفته‌تر است. در اینجا پیشرفت به معنای پیچیده‌تر شدن نوع نگاه معرفت‌شناسانه است که در این دیدگاه، نقش سوژه به‌مثابه فاعل شناسا در فرایند شناخت و معرفت برجسته شده و اهمیت می‌یابد. حال این پرسش مطرح می‌شود: این نگرش‌های معرفت‌شناسانه‌ای که هگل به آنها می‌پردازد، چه ارتباطی با تحولات تاریخی و سیاسی جامعه غربی دارند؟ به نظر می‌رسد هگل با توجه به نگرش و روش تاریخی خود در تحلیل اشکال گوناگون آگاهی، هر یک از این اشکال را در بستر تاریخی پیدایششان بررسی می‌کند. از این رو، نمی‌توان این پدیده‌های معرفت‌شناسانه را از زمینه سیاسی و اجتماعی‌ای که در آن ظهور کرده‌اند، جدا دانست. برای نمونه، هنگامی که هگل از «یقین حسی» به‌مثابه ابتدایی‌ترین شکل

۵. رابرت استرن، هگل و پدیدارشناسی روح، ترجمه محمد مهدی اردبیلی و مسعود حسینی (تهران: ققنوس، ۱۳۹۳)، ۱۲۰.

۶. هگل، پدیدارشناسی روح، ۱۰۱-۱۰۲.

۷. تری پینکار، فلسفه آلمانی ۱۷۶۰-۱۸۶۰: میراث ایده‌آلیسم، ترجمه ندا قطروی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷)، ۳۴۰.

آگاهی و رویکرد به جهان پیرامون سخن می‌گوید به نظر می‌رسد به جهان پیشامدرن اشاره دارد؛ بدین معنا که در مراتب نخستین آگاهی، مانند یقین حسی، ویژگی اساسی، سلطه طبیعت و ابژه‌ها بر سوژه (انسان) است و نقش سوژه چندان پررنگ نیست؛ زیرا انسان (به تعبیر فلسفی، سوژه) در این اشکال ابتدایی آگاهی از عاملیت و اراده خود در تبیین پدیده‌ها آگاه نیست و صرفاً تحت سیطره طبیعت و ابژه قرار دارد. می‌توان این شکل از آگاهی را به آن نظام اقتصادی و اجتماعی در غرب نسبت داد که مورخان و جامعه‌شناسان آن را «فئودالیسم» می‌نامند؛ نظامی که چنین رویکردی از آگاهی در آن غالب بوده است. چنانکه مارکس نیز در اثر خود، گروندریسه، اشاره می‌کند، این نظام اقتصادی و سیاسی، طبیعت را به‌مثابه امری مقدس و بت‌واره می‌پندارد.^۸ در واقع، این «بت‌وارگی طبیعت (Commodification of nature)» شکلی از آگاهی است که در نظام اقتصادی و سیاسی فئودالی رخ می‌دهد و علت آن از نظر مارکس، وابستگی انسان به زمین و طبیعت برای بقا است؛ پس از مراحل یقین حسی، ادراک و فاهمه که هگل در کتاب پدیدارشناسی روح به بررسی آنها می‌پردازد، تغییری در رویکرد آگاهی رخ می‌دهد: رویکردهای معرفت‌شناسانه مبتنی بر سوژه پدیدار می‌شوند. مفاهیمی که هگل ذیل این رویکردهای سوژه‌محور به آنها می‌پردازد، عبارت‌اند از: خدایگانی و بندگی، آگاهی ناشاد و رواقی‌گری. وجه مشترک همه این رویکردها نگاه مبتنی بر عقلانیت (Rationality) محض است. عقلانیت و نگاه مبتنی بر سوژه از ویژگی‌های اساسی نظام اجتماعی-اقتصادی مدرن (که برخی متفکران انتقادی آن را «سرمایه‌داری» نیز می‌نامند) به شمار می‌رود. در نتیجه، همه مباحث معرفت‌شناسانه‌ای که هگل مطرح می‌کند، خصالتی تاریخی، اجتماعی و سیاسی دارند. در واقع، هگل می‌کوشد میان نگاه مبتنی بر عقلانیت محض مدرن و دیدگاه رمانتیک طبیعت‌محور پیشامدرن، پیوندی عمیق برقرار کند؛ زیرا معتقد است هر یک از این دو به‌تنهایی به جزم‌اندیشی و یک‌جانبه‌نگری می‌انجامد. این تلاش برای سنتز را می‌توان در آموزه «مطلق» مشاهده کرد که بحث پایانی کتاب پدیدارشناسی روح را تشکیل می‌دهد.^۹

۴. تفسیر آلتوسر از هگل و رابطه میان علم و ایدئولوژی

لویی آلتوسر، فیلسوف مارکسیست ساختارگرا (Structural marxism) به بررسی رابطه میان مارکس و هگل پرداخته است. او نقدهای مهمی بر فلسفه و نظریه هگل وارد کرده است که این نقدها امروزه نیز در میان متفکران انتقادی مورد بحث قرار می‌گیرد. آلتوسر با بررسی آثار اولیه و

۸. کارل مارکس، گروندریسه: دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۵۷-۱۸۵۸، ترجمه کمال خسروی و حسن مرتضوی (تهران: انتشارات لاهیتا، ۱۳۹۹)، ۳۱۷.

۹. هگل، پدیدارشناسی روح، ۵۲۵.

متأخر مارکس به این نتیجه می‌رسد که تفاوت نظری چشمگیری میان «مارکس جوان» و «مارکس متأخر» وجود دارد. به باور او، مارکس جوان، فیلسوفی هگلی است که با مفاهیم ایدئولوژیک برخاسته از هگل، مانند بیگانگی، آگاهی و انسان‌گرایی، درگیر است؛ حال آنکه مارکس متأخر (به‌ویژه پس از نگارش تزهایی درباره فویرباخ و ایدئولوژی آلمانی) از فلسفه هگل و هگلیان جوان فاصله می‌گیرد و نظریه نوینی به نام «ماتریالیسم تاریخی» را بنیان می‌نهد.^{۱۰} از نظر آلتوسر، «ماتریالیسم تاریخی» یک علم است و او آن را «علم تکامل جوامع» یا «علم تاریخ» می‌نامد.^{۱۱} بنابراین، آلتوسر خوانش هگلی آثار مارکس را نادرست می‌داند؛ زیرا معتقد است هگل فیلسوفی ایدئالیست است که مفاهیم را صرفاً در چهارچوب اندیشه و ایده تفسیر می‌کند و تمرکزش بر سوژه و مسئله خودآگاهی است؛ حال آنکه مارکس متأخر، سیر تاریخ را نه در بستر اندیشه و نه با رویکردی انسان‌محورانه، بلکه با تکیه بر شرایط مادی (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) یا به‌طور کلی بر آنچه «اقتصاد سیاسی (Political Economy)» خوانده می‌شود، تحلیل می‌کند. در نتیجه، از منظر آلتوسر، مارکس متأخر به نقد هرگونه ایدئولوژی می‌پردازد در واقع، این خوانش آلتوسر از مارکس، مبتنی بر دستگاه نظری خود اوست که در آن، ایدئولوژی به‌مثابه امری ذاتاً منفی نقد می‌شود؛ مفهومی که می‌توان آن را در اثر مهم آلتوسر، یعنی دولت و سازوکارهای ایدئولوژیک دولت، مشاهده کرد.^{۱۲} آلتوسر حتی پیشنهاد می‌کند که می‌توان خوانش اسپینوزایی را جایگزین خوانش هگلی از مارکس کرد؛^{۱۳} بنابراین، آلتوسر معتقد است که هگل و سایر فلاسفه عمدتاً به مباحث ایدئولوژیک و ذهنی می‌پرداختند؛ در حالی که مارکس با پژوهش مادی و ماتریالیست‌گرایانه خود، پارادایم فلسفه را تغییر داد و «ماتریالیسم تاریخی» (که آلتوسر آن را یک علم می‌داند) را پایه‌گذاری کرد. از نگاه آلتوسر، هگل فیلسوفی ذهن‌گرا و ایدئولوگ است که می‌کوشد اندیشه و آگاهی را بر هستی منطبق کند. به همین دلیل، آلتوسر نگاهی انتقادی به هگل دارد و به‌طور کلی، ایدئولوژی را با سلطه برابر می‌داند.

۵. آدورنو و مسئله دیالکتیک کل و جزء

تئودور آدورنو از جمله فیلسوفانی است که عمیقاً از هگل تأثیر پذیرفته است و در عین حال از منتقدان مهم نظریه او نیز به‌شمار می‌رود. او به‌ویژه از تفکر دیالکتیکی هگل تأثیر پذیرفته است و آن را برای تبیین پدیده‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به کار می‌گیرد؛ اما رویکرد او در

۱۰. کارلمارکس و فردریش انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه تیرداد نیکی (تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۹۷)، ۷۴۸.

۱۱. لوئی آلتوسر، علم و ایدئولوژی، ترجمه مجید مددی (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۸)، ۱۰۶-۱۰۷.

۱۲. آلتوسر، علم و ایدئولوژی، ۳۴۸-۳۴۹.

۱۳. آلتوسر، علم و ایدئولوژی، ۳۶۴.

به کارگیری منطق دیالکتیک با هگل تفاوت دارد. روش دیالکتیکی آدورنو به ویژه در بحث دیالکتیک سوژه و اُبژه (Subject-object) و رابطه میان کلیت و جزئیت (Particularity)، بیشتر بر حفظ جزئیت و تأکید بر اُبژه استوار است. آدورنو می‌کوشد در منطق دیالکتیکی خود، جزئیات و امر جزئی را حفظ و از فروکاستن آنها به امر کلی جلوگیری کند؛ زیرا معتقد است این فروکاهش به تمامیت‌خواهی در فهم و تفکر می‌انجامد و این تمامیت‌خواهی در نهایت، خود را در عرصه واقعیت اجتماعی و سیاست آشکار می‌کند.^{۱۴} البته نباید پنداشت که نگاه آدورنو صرفاً اُبژه‌محور است، بلکه او بر رابطه دوجانبه و فروکاست‌ناپذیر میان اُبژه و سوژه تأکید می‌کند.^{۱۵} آدورنو این شیوه اندیشیدن را ساختار تجربه یا هم‌نهاد (Constellation) می‌نامد. از این منظر، آدورنو به‌طور کلی منتقد رویکرد اثبات‌گرایانه است؛ رویکردی که رگه‌های آن را در ایدئالیسم آلمانی پس از کانت به ویژه نزد هگل، می‌بیند. همچنین، آدورنو نگاه (تا حدی رمانتیک) هگل به تاریخ به‌مثابه تحقق خرد را نقد کرده است و آن را به چالش می‌کشد. نقد آدورنو در اساس، نقد سلطه است؛ او معتقد است فروکاستن اُبژه‌ها و مفاهیم به سوژه به ایجاد رابطه‌ای سلطه‌محور با جهان پیرامون می‌انجامد.^{۱۶} منطق آدورنو، همانند سایر نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت، دیالکتیکی است، اما آن را معمولاً «دیالکتیک منفی» می‌نامند؛ زیرا حرکت منطقی به سمت کلیتی برتر و غایت‌انگاران هگلی را رد می‌کند. این رویکرد در دیدگاه آدورنو و هورکهایمر نمایان است؛ آنجا که استدلال می‌کنند تاریخ غرب برخلاف نظر هگل به سمت خرد حرکت نکرده، بلکه خود روشنگری به خودویرانگری تمدن انجامیده است.^{۱۷} مسئله‌ای که آدورنو به دنبال حل آن است به نظر می‌آید شباهت بسیاری با مباحث آلتوسر دارد؛ به این شکل که هر دو به نحوی مخالف فلسفه ذهن‌گرا و ایدئالیستی هستند و تقلیل اُبژه به تفسیر سوژه از جهان را برابر سلطه می‌دانند. به این دلیل، هر دو فیلسوف، یعنی آلتوسر و آدورنو ایدئالیسم را نقد می‌کنند و در هر دو فیلسوف نگاه مبتنی بر ماتریالیسم وجود دارد؛ اما روش این دو فیلسوف همانطور که نشان داده شد، متفاوت است. آلتوسر به‌طور کامل از مباحث متافیزیکی فاصله می‌گیرد و به گفته خودش مسئله ماتریالیسم تاریخی را مطرح می‌کند، اما آدورنو همچنان تلاش می‌کند تا با همان پرسش‌های متافیزیکی به مسائلی که ایدئالیسم یا به‌طور کل فلسفه ذهن‌گرا مطرح کرده است، پاسخ دهد.

۱۴. برایان اوکانر، دیالکتیک منفی آدورنو: فلسفه و امکان عقلانیت انتقادی، ترجمه آرام مسعودی (تهران: انتشارات سبب سرخ، ۱۳۹۹)، ۸۹.

۱۵. اوکانر، دیالکتیک منفی آدورنو، ۹۰-۹۱.

۱۶. اوکانر، دیالکتیک منفی آدورنو، ۹۸-۹۹.

17. Robert Sinnerbrink, *Understanding Hegelianism* (London: Routledge, 2007), 88.

۶. هانری لوفور و نقد دیالکتیک هگلی

هانری لوفور از فیلسوفان فرانسوی است که در آثار پرشمار خود به مسائل مختلفی چون «فضا (Space)»، «بیگانگی (Alienation)»، «زندگی روزمره (Everyday life)» و نقد دیالکتیک هگلی پرداخته است. پروژه اصلی هانری لوفور، مسئله «فضا» و به‌ویژه «فضای شهری (Urban space)» است که در اثر اصلی‌اش، تولید فضا به آن می‌پردازد. او منطق دیالکتیکی را به عرصه «زندگی روزمره» و مسئله «فضا» وارد می‌کند.^{۱۸} از منظر او، شیوه تولید سرمایه‌داری می‌کوشد از طریق سلطه بر فضا و فضای شهری، سلطه خود را بر «زندگی روزمره» نیز اعمال کند. این سلطه از طریق تبدیل فضاها و مکان‌های شهری به کالا و همچنین ثابت‌سازی افراد در این فضاها محقق می‌شود.^{۱۹} همچنین از منظر لوفور، روابط اجتماعی افراد نیز در شهر به‌مثابه روابط کالایی شده درآمده است و به «شیء‌شدگی (Reification)» دچار می‌شود که این خود به «بیگانگی» می‌انجامد.^{۲۰} مفهوم «زندگی روزمره» و «فضای شهری» در مطالعات فرهنگی اهمیت بسیاری دارد، اما تمرکز این بحث بر نقد هانری لوفور و خوانش او از دیالکتیک هگلی است. از نظر لوفور، هگل یکی از فیلسوفان مهمی است که می‌کوشد از منطق صورتی سنتی فراتر رفته و نوعی منطق جدید را در عرصه تفکر عرضه کند.^{۲۱} به باور لوفور، هگل این هدف را از طریق ایجاد وحدت میان اندیشه و واقعیت و میان امر کلی و امر جزئی، دنبال می‌کند؛ اما از نگاه لوفور، تفکر نظام‌مند هگل (که منطق دیالکتیکی روش اصلی آن است) خود دچار تناقض می‌شود؛ تناقض اینجاست که هگل مقولات را در نهایت، ذیل مفاهیم ذهنی و کلی جای می‌دهد. از این‌رو پروژه کلی او، که حفظ وحدت دیالکتیکی میان واقعیت و ذهن بود، شکست می‌خورد.^{۲۲} نقد لوفور از هگل، بُعدی سیاسی نیز دارد. بدین معنا که لوفور، همچون فیلسوفانی مانند آلتوسر و آدورنو (که پیش‌تر به آنها اشاره شد) بر آن بود که این ناکامی هگل در حفظ پیوند با واقعیت انضمامی، پیامدهای سیاسی (ایدئولوژیک) نیز دارد و فلسفه‌اش می‌تواند به توجیه وضع موجود یاری رساند. این نقد همچنین تلاشی بود برای رها ساختن رویکرد انتقادی از خوانش‌های جزمی‌ای که بخشی از آن توسط احزاب کمونیست تحت تأثیر شوروی ترویج می‌شد به‌ویژه هانری لوفور منتقد جدی سیاست‌های حزب کمونیست فرانسه بود که خود زمانی عضو آن بود. او ریشه این نگاه جزمی را در

۱۸. هانری لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ترجمه آرش ترکمه (تهران: انتشارات تیس، ۱۳۹۶)، ۲۰-۲۱.

۱۹. لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ۲۴-۲۵.

20. Henri Lefebvre, *The Production of Space*, trans. Donald Nicholson-Smith (Oxford: Wiley-Blackwell, 2009), 83.

۲۱. لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ۳۰.

۲۲. لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ۳۱.

خوانش‌های ایدئالیستی و هگلی از مارکسیسم می‌دید؛ خوانش‌هایی که تحت تأثیر نگاه ساده‌انگارانه غایت‌مدارانه تاریخی استالینیستی بودند. طبق این خوانش استالینیستی، تاریخ، نهایتاً و به‌طور محتوم به سوسیالیسم ختم می‌شد.^{۲۳} بنابراین، لوفور می‌کوشید از این نگاه متافیزیکی و جزمی فراتر رود؛ نگاهی که ماتریالیسم تاریخی را به‌مثابه رویکردی کل‌گرا و تمامیت‌خواه در عرصه تفکر معرفی می‌کرد. راهکار او برای عبور از این جزمیت، توجه به «خود زندگی»، حفظ نگاه دیالکتیکی بویا و تأکید بر «خودانگیختگی» و «طبیعت» بود.^{۲۴} از نظر لوفور، ماتریالیسم تاریخی، جدای از این عناصر انضمامی (زندگی، طبیعت و خودانگیختگی) معنایی ندارد.

۷. جواد طباطبایی و اندیشه ایران‌شهری

جواد طباطبایی از متفکران سیاسی برجسته ایرانی است که قرابت‌هایی نظری میان او و اندیشه هگل وجود دارد. ایشان به‌طور معمول در فضای آکادمیک فعالیت دارند. بیشتر آثار جواد طباطبایی در شکل کتاب یا رساله است.^{۲۵} مبنای تاریخی اندیشه ایران‌شهری به دوران پیش از اسلام برمی‌گردد. اندیشه ایران‌شهری در واقع وحدتی است در عین کثرت که اقوام و فرهنگ‌های مختلفی را در خود جای می‌دهد. خود این مفهوم و به تعبیر دیگر، روشی که وحدتی میان کثرت‌های متفاوت ایجاد می‌کند، خود مفهوم و روشی هگلی است که هگل در اکثر نظریات خود از این منطق پیروی می‌کند. رابطه میان وحدت و کثرت (The unity and multiplicity) خود یکی از ارکان مهم فلسفه هگل است. اندیشه ایران‌شهری در واقع نظریه‌ای باستانی است که در هویت و فرهنگ ایرانی ریشه دارد. اندیشه ایران‌شهری از دو رکن اساسی تشکیل شده است. یکی شاه آرمانی که در واقع در دوران پیش از اسلام به‌عنوان نمادی فرهنگی و سیاسی مطرح بوده است که فرایردی به او تعلق داشت و رکن دیگر این اندیشه، وحدت میان دین و دولت است.^{۲۶} در این امر، قرابت نظری میان هگل و جواد طباطبایی به این شکل نمایان می‌شود که دستگاه حکومت و دولت، نماینده عقلانیت تام جامعه است و تنها نهادی است که می‌تواند وحدت میان کثرت‌ها را حفظ کند؛ از این رو حتی می‌توان گفت که این نهاد، یعنی نهاد دولت و حکومت از نوعی قداستی برخوردار است که در مواقعی صورت‌های دینی نیز به خود می‌گیرد. در نظر جواد طباطبایی، اندیشه ایران‌شهری به دلیل ریشه در فرهنگ ایرانی پس از ورود اسلام به ایران نیز به تداوم خود به واسطه

۲۳. لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ۲۹.

۲۴. لوفور، ماتریالیسم دیالکتیک، ۳۱-۳۲.

25. Mehdi Mirabian Tabar and Rasoul Namazi, "Hegel in Iran: Appropriations of Hegelian Thought in Iranian Debates on Modernity, Islam, and Nationalism," *Global Intellectual History* (2021):11

۲۶. ابراهیم توفیق، بازآرایی امپراطوری: چشم‌اندازی به اقتصاد سیاسی ایران (تهران: انتشارات گام نو، ۱۴۰۰)، ۱۰۰-۱۰۱.

کتاب سیاست‌نامه از خواجه نظام الملک ادامه می‌دهد.^{۲۷} به‌طور کل، تأثیر روش و نگاه هگل بر جواد طباطبایی را می‌توان از سه منظر ملاحظه کرد: فلسفه تاریخ، فلسفه دین و ناسیونالیسم و مسئله هویت. در فلسفه تاریخ، نگاه غایت‌مندانه هگل به امر تاریخی، خودش را در نظریه جواد طباطبایی نمایان می‌کند، اما با این تفاوت که به نظر می‌آید از منظر جواد طباطبایی تاریخ ایران در مرحله‌ای دچار زوال شده و از مسیر عقلانیت تاریخی خود، خارج شده است.^{۲۸} در نتیجه قرابت‌های نظری میان جواد طباطبایی و شرق‌شناسان غربی از این منظر وجود دارد. شباهت این دو نگاه، یعنی نگاه شرق‌شناسان و نگاه جواد طباطبایی به تاریخ ایران در این است که در هر دو نگاه، ایران توانسته است به مدرنیته دست یابد و دولت - ملت به دلیل وقایع سیاسی - تاریخی‌ای، که در منطقه ایران پدید آمد، شکل نگرفته است. در مبحث فلسفه دین نیز هگل به دین به‌مثابه عامل وحدت‌بخش و همچنین راهکاری در مقابل عقلانیت محض روشنگری نگاه می‌کند.^{۲۹} در نگاه جواد طباطبایی نیز وحدت میان دین و دولت یکی از عناصر مهم نظریه ایران‌شهری است و یکی از ارکان اصلی آن است. به‌طور مثال جواد طباطبایی به این امر اشاره می‌کند که در فرمانروایی ساسانیان، دین زرتشت عاملی برای وحدت سیاسی محسوب می‌شده است و به همین دلیل تبدیل به یگانه آیین در سراسر قلمرو ساسانیان شناخته شد.^{۳۰} سومین مسئله، بحث ناسیونالیسم و نگاه به تاریخ است. هگل به واسطه بن‌مایه‌های رمانتیکی که در تفکرش وجود دارد و همچنین به علت تأثیر از مکتب رمانتیک و نویسندگان مطرح آن مکتب، که در آن دوران در آلمان وجود داشته‌اند، نوعی احساس نوستالژیک به تاریخ و فرهنگ غرب به‌خصوص یونان باستان دارد. همین امر در آثار جواد طباطبایی به‌طور کلی وجود دارد و قابل مشاهده است. در واقع توجه به تاریخ و هویت ایرانی یکی از مسائل مهمی است که همه رساله‌های جواد طباطبایی نهایتاً به آن می‌پردازند. از این رو، این سه مورد را می‌توان تأثیر عمده هگل بر جواد طباطبایی دانست.

۸. حمید عنایت و رابطه میان سنت و مدرنیته

حمید عنایت یکی از اولین متفکران سیاسی ایران است که شاید بتوان گفت اولین متونی را که از هگل و در مورد هگل نوشته شده، به فارسی ترجمه کرده است. یکی از آثار مهمی که عنایت ترجمه کرده است کتاب فلسفه هگل اثر والتر استیسی (Walter Terence Stace) است. حمید عنایت

۲۷. سید جواد طباطبائی، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۹۸)، ۷۷.

28. Mirabian Tabar and Namazi, "Hegel in Iran," 11-12-13.

۲۹. کسل هونت، رابرت پپین، و تری پینکارد، راهنمای انتقادی پدیدارشناسی روح هگل، ترجمه محمد مهدی اردبیلی و علی سهرابی (تهران: نشر نی، ۱۴۰۰)، ۳۱۱.

۳۰. طباطبائی، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ۷۸-۷۹.

پیشگفتار مهمی بر این کتاب می‌نویسد که روش او را در خوانش هگل نشان می‌دهد. حمید عنایت معتقد است که برای شناخت فلسفه هگل باید دوران و زمانه‌ای را که او در آن زندگی می‌کرد، بررسی و لحاظ کرد.^{۳۱} سپس آقای حمید عنایت به بحث در مورد شرایط آن دوران در آلمان و مکتب‌های فکری، که بر اندیشه هگل تأثیر گذاشته‌اند، می‌پردازند. به همین دلیل به نظر می‌آید حمید عنایت به خوانش مارکسیستی و ماتریالیستی از اندیشه هگل قرابت نظری بیشتری دارد؛ به این دلیل که اندیشه او، هگل را در بستر اجتماعی و سیاسی خاصی در آلمان قرار می‌دهد. همچنین در اثر عمده حمید عنایت، یعنی در کتاب اندیشه سیاسی در اسلام معاصر ما شاهد آن هستیم که عنایت از روش تاریخی و همچنین دیالکتیکی در طرح مباحث خود بهره می‌برد. این روش دیالکتیکی بیشتر در رابطه میان سنت و مدرنیته در کشورهای اسلامی از لحاظ تاریخی در کتاب حمید عنایت مطرح می‌شود. به‌طور مثال رابطه میان اسلام و ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم مورد بحث واقع می‌شود.^{۳۲} روش حمید عنایت و موضوعی که ایشان به آن می‌پردازند، نشان از تأثیر تفکر هگل بر ایشان است. یکی از موضوعات محوری، که هگل به آن می‌پردازد، بحث رابطه میان سنت و مدرنیته و همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این دو شکل از آگاهی است که در کتاب پدیدارشناسی روح این موضوع که هگل در آن به رویکردهای مختلف آگاهی می‌پردازد به‌شدت مطرح است. از این‌رو مسئله مدرنیته و سنت، بحث مهمی است که هم هگل و هم حمید عنایت به آن پرداخته‌اند و در واقع عنایت را شاید بتوان یکی از اولین متفکرانی در ایران دانست که رابطه میان سنت و مدرنیته را که بحثی دیرینه‌ای را در تاریخ ایران و در غرب تشکیل می‌دهد، مورد بررسی قرار داده‌اند.

۹. مراد فرهادپور و دیالکتیک کل و جزء

مراد فرهادپور، یکی از متفکران مطرح چپ نو در ایران معاصر محسوب می‌شود که سهم بسزایی در آشنایی حوزه تفکر و فلسفه ایران با جریان چپ نو و مکتب فرانکفورت داشته است. یکی از مسائل مهمی که در سنت مکتب فرانکفورت به‌خصوص در آدورنو مطرح است، دیالکتیک بین امر جزئی و کلی است که این موضوع در نگاه فرهادپور امر مهمی است؛ همچنین نقد نظام‌سازی فلسفی یکی از رکن‌های اساسی تفکر فرهادپور و همچنین متفکران چپ نو است که از نظر آنها نظام‌سازی در حوزه اندیشه، نهایتاً باعث به وجود آمدن تمامیت‌خواهی در حوزه سیاسی و اجتماع

۳۱. والتر ترنس استیس، فلسفه هگل، ترجمه حمید عنایت (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ۱۲.

۳۲. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۸)، ۲۲۲-۲۱۸.

خواهد شد. این موضوع را در شیوه نگارش آثار این دسته از متفکران از جمله مراد فرهادپور که سعی دارند از طریق مطالب پراکنده و موضوعات متفاوتی که در آثار خودشان مطرح می‌کنند می‌توان مشاهده کرد تا از این طریق از خوانش کل‌گرا و نظام‌مند جلوگیری شود.^{۳۳} به نظر می‌آید هدف این دسته از متفکران جلوگیری از خوانش‌های جزئی و رفع مسئله در یک امر کلی است که امر جزئی را نادیده می‌گیرد. در نتیجه نگاه و خوانش مراد فرهادپور و دیگر متفکران چپ‌نو نسبت به هگل نگاه و خوانشی انتقادی است. همچنین تأکید این متفکران بیشتر بر امر جزئی است تا امر کلی، بنابراین با منطق هگلی، که از نظر این متفکران سعی دارد در نهایت جزئیت را در امر کلی و مطلق و ذهنی رفع کند، متفاوت است.^{۳۴} در نتیجه می‌توان گفت نقد سلطه در متفکران چپ‌نو از جمله مراد فرهادپور موضوع محوری است. اگر از این منظر بنگریم در نتیجه کلیت فلسفه ایدئالیستی و نه تنها هگل به عنوان شکلی از سلطه پدیدار خواهد شد که سعی دارد از طریق محوریت سوژه یا ذهن یا ایده به آنچه هست و وجود دارد، شکل دهد. البته این متفکران به‌طور کل فلسفه هگل یا ایدئالیسم را زیر سؤال نمی‌برند، بلکه به تناقضات و همچنین احتمالاتی، که ممکن است این شیوه تفکر به تفکری تمامیت‌خواه تبدیل شود، می‌پردازند.

۱۰. نتیجه‌گیری

هگل با نشان دادن این امر که آگاهی امری تاریخی، سیاسی و اجتماعی است با فلاسفه پیش از خود که به بحث آگاهی و مباحث معرفت‌شناسانه می‌پرداختند که مهم‌ترین آنها کانت است، روش و رویکرد کاملاً متفاوتی اتخاذ می‌کند. در واقع مسئله تضاد و منطق دیالکتیک در تمام اندیشه هگل وجود دارد و هگل آن را در بحث‌های خود به کار می‌برد. آگاهی نزد هگل همانند صرفاً یک مسئله فردی و سوژکتیو نیست، بلکه دلالت‌های اجتماعی، تاریخی و حتی سیاسی دارد؛ اما منطق هگل و روش دیالکتیک در نهایت به نظر می‌آید اولویت را به ذهن و سوژه قرار می‌دهد و برخی نظریه‌پردازان معتقدند که هگل نتوانسته است منطق دیالکتیکی خود را متناسب کند. در نتیجه گویا منطق هگل در کلیت خود حبس می‌شود و نمی‌تواند از آن فراتر رود و در نهایت چاره‌ای جز فروکاستن مقولات در امر کلی نمی‌یابد. بنابراین همه فلاسفه انتقادی پسا‌هگلی و انتقادی از جمله آلتوسر، آدورنو و لوفور می‌کوشند به شکلی از این منطق فراتر روند؛ اما آنها خود نیز در تبیین مفاهیم و نظریات خودشان دچار مشکل و در برخی موارد کلی‌گویی شده‌اند. برای مثال، آلتوسر تلاش می‌کند با عنوان کردن ماتریالیسم تاریخی به عنوان یک «علم» از هگل و به‌طور کل

۳۳. مراد فرهادپور، پاره‌های فکر: فلسفه و سیاست (تهران: طرح نو، ۱۳۸۸)، ۹.

۳۴. فرهادپور، پاره‌های فکر، ۱۹۰-۱۹۱.

منطق هگلی فراتر رود، اما خود او در تفسیر اینکه این علم دقیقاً چه توصیفی دارد یا چه شاخصه‌هایی دارد، ناکام می‌ماند. به شکلی که آن را در یک گزاره کلی دیگر تحت عنوان «علم قاره تاریخ» خلاصه می‌کند.^{۳۵} همچنین این امر در سایر متفکران انتقادی و پسا‌هگلی مانند آدورنو و لوفور که مورد بحث واقع شده‌اند نیز صادق است. همچنین آدورنو سعی دارد که با توسل با همان منطق و مباحث متافیزیکی به نقد هگل بپردازد و در نتیجه به راه حل منسجم و منطقی‌ای، که بتواند در عرصه تفکر میان امر جزئی و کلی تناسبی ایجاد کند یا از نظر خود آدورنو امکان ساختار تجربه را ایجاد کند، نمی‌رسد. این امر در مورد لوفور نیز صادق است که سعی می‌کند با جایگزین مقولات ایدئالیستی با مقولات ماتریالیستی به دنبال رهایی از کل‌گرایی و همچنین تمامیت‌خواهی در امر سیاسی شود. در نتیجه فلاسفه پسا‌هگلی در تشکیل یک گفتمان جایگزین دچار شکست شده‌اند یا دست‌کم در ساخت تفکری جایگزین عاجز مانده‌اند؛ اما در نهایت هگل در جایگاه متفکری، که تأثیر بسزایی در مدرنیته و نظریه اجتماعی گذاشته است، مطرح است و حتی در میان متفکران ایرانی نامبرده شده، یعنی جواد طباطبایی و حمید عنایت و مراد فرهادپور مشاهده کرد. در واقع این متفکران ایرانی نیز سعی در پاسخ‌سؤالاتی دارند که هگل در قرن نوزدهم در غرب به آنها پرداخته یا اساساً شاید بتوان گفت آنها را مطرح کرده است؛ قطعاً یکی از دستاوردهای مهم هگل در نشان دادن این امر بوده است که دانش و آگاهی بشر در طی ادوار تاریخی دچار دگرگونی‌های متفاوتی شده است که هر یک از این نگاه‌های معرفت‌شناختی بخشی از حقیقت را به آگاهی بشر نمایان می‌کند که همین امر باعث شده است هگل نسبت به متفکران پیشین خود که صرفاً یا به‌عنوان تجربه‌گرا یا عقل‌گرا شناخته می‌شده‌اند، متمایز باشد. هگل نشان داد که دانش، مجموعه‌ای از نگاه‌ها و شناخت‌های مختلف است که هر کدام از آنها چهره‌ای از آن حقیقت‌اعلی یا مطلق را نمایان می‌کند؛ اما هنگامی که مباحث هستی‌شناختی هگل در مباحث اجتماعی و نظریات او درباره دولت و جامعه مورد پیوند قرار می‌گیرد، مباحث او گویا مبهم‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. به شکلی که برخی او را متفکری محافظه‌کار، که سیستم بوروکراسی دولت را نماینده مطلق و عقلانیت در این جهان می‌داند، می‌شناسند و عده‌ای دیگر او را متفکری انتقادی می‌دانند، که تفکر را از جزم‌اندیشی رها کرده است و به واسطه معرفی تفکر دیالکتیکی که ابعاد مختلفی از امر واقع را مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌شناسند که در واقع کثرت‌گرایی را در امر اجتماعی و سیاسی معرفی کرده است؛ قطعاً یکی از دستاوردهای مهم هگل در نشان دادن این امر بوده است که دانش و آگاهی بشر در طی ادوار تاریخی دچار دگرگونی‌های متفاوتی شده است که

۳۵. آلتوسر، علم و ایدئولوژی، ۱۰۶-۱۰۷.

هریک از این نگاه‌های معرفت‌شناختی، بخشی از حقیقت را به آگاهی بشر نمایان می‌کند. که همین امر باعث شده است هگل نسبت به متفکران پیشین خود که صرفاً یا به‌عنوان تجربه‌گرا یا عقل‌گرا شناخته می‌شده‌اند متمایز باشد. هگل نشان داد که دانش مجموعه‌ای از نگاه‌ها و شناخت‌های مختلف است که هر کدام از آنها چهره‌ای از آن حقیقت اعلاء یا مطلق را نمایان می‌کند. اما هنگامی که مباحث هستی‌شناختی هگل در مباحث اجتماعی و نظریات او درباره دولت و جامعه مورد پیوند قرار می‌گیرد مباحث او گویا مبهم‌تر و پیچیده‌تر می‌شود که برخی او را متفکری محافظه‌کار که سیستم بروکراسی دولت را نماینده عقلانیت و منطق در این جهان می‌شناسند و عده‌ای دیگر او را به‌عنوان متفکری شبکه‌ای و چندبعدی می‌دانند که به‌واسطه معرفی تفکر دیالکتیکی ابعاد مختلفی از یک امر را مورد بررسی قرار می‌دهد.

سیاهه منابع

الف-منابع فارسی:

- آلتوسر، لوئی. علم و ایدئولوژی. ترجمه مجید مددی. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۸.
- استرن، رابرت. هگل و پدیدارشناسی روح. ترجمه محمدمهدی اردبیلی و مسعود حسینی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۳.
- استیس، والتر ترنس. فلسفه هگل. ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- اصغری، محمد، و ندا محجل. «سایه هگل بر سر معاصرین: نقد و بررسی کتاب شناخت هگل گرابی»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۱۱ (بهمن ۱۴۰۰).
- اکسل هونت، رابرت پیپین، تری پینکارد. راهنمای انتقادی پدیدارشناسی روح هگل. ترجمه محمدمهدی اردبیلی و علی سهرابی. تهران: نشر نی، ۱۴۰۰.
- اوکانر، برایان. دیالکتیک منفی آدورنو: فلسفه و امکان عقلانیت انتقادی. ترجمه آرام مسعودی. تهران: انتشارات سیب سرخ، ۱۳۹۹.
- پینکارد، تری. فلسفه آلمانی ۱۷۶۰-۱۸۶۰: میراث ایده‌آلیسم. ترجمه ندا قطروی. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷.
- توفیق، ابراهیم. بازآرایی امپراطوری: چشم‌اندازی به اقتصاد سیاسی ایران. تهران: انتشارات گام نو، ۱۴۰۰.
- چاوشی، سید محمدتقی، علی چاوشی، و نصرالله حکمت. «هگل ایرانی؛ گزارش و وصف گفت‌وگوی شهید مطهری با هگل»، حکمت اسراء، شماره ۴۲ (پاییز ۱۴۰۲): ۲۷۷-۳۱۲.
- حاجی بیگلو، محمدهادی، و علی مرادخانی. «نظام‌مندی فلسفه سیاسی هگل از نظر روشمندی: قانون طبیعی یا حقوق طبیعی»، هستی و شناخت، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۴): ۹۹-۱۱۰.
- طباطبایی، سید جواد. درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۹۸.
- عنایت، حمید. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۸.
- فرهادپور، مراد. پاره‌های فکر: فلسفه و سیاست. تهران: طرح نو، ۱۳۸۸.
- لوفور، هانری. ماتریالیسم دیالکتیک. ترجمه: آرش ترکمه. تهران: انتشارات تیسرا، ۱۳۹۶.
- مارکس، کارل. گروندریسه: دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۵۷-۱۸۵۸. ترجمه کمال خسروی و حسن مرتضوی. تهران: انتشارات لاهیتا، ۱۳۹۹.

تأثیر هگل بر متفکران سیاسی ایران و غرب: مطالعه موردی / رنجبر و مروراید ۲۲۷

مارکس، کارل، و فردریش انگلس. ایدئولوژی آلمانی. ترجمه تیرداد نیکی. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۹۷.
مرادخانی، علی، و آویسا شهبازی. «هگل و اقتصاد سیاسی»، غرب‌شناسی بنیادی ۳، شماره ۱، پیاپی ۵ (بهار و تابستان ۱۳۹۱).

ب-منابع لاتین:

Lefebvre, Henri. *Dialectical Materialism*. Translated by John Sturrock. Minneapolis: University of Minnesota Press, 2009.

Lefebvre, Henri. *The Production of Space*. Translated by Donald Nicholson-Smith. Oxford: Wiley-Blackwell, 2009.

Mirabian Tabar, Mehdi, and Rasoul Namazi. "Hegel in Iran: Appropriations of Hegelian Thought in Iranian Debates on Modernity, Islam, and Nationalism." *Global Intellectual History* (2021).

Sinnerbrink, Robert. *Understanding Hegelianism*. London: Routledge, 2007.